

گفتگو با خدا



نیل دونالد والش

توران دخت تمدن (مالکی)



نشر دایره

سپاس خدایی را که اول است و پیش از او اولی نبود و آخر اوست و پس از او آخری نباشد. خدائی که دیده‌های بینندگان از دیدنش ناتوانند و اندیشه‌های وصف‌کنندگان از عهده وصفش بر نیایند. به قدرت و توانایی خود آفریدگانرا آفرید. و آنان را به اراده و خواست خویش بوجود آورد بی آن که از روی مثال و نمونه‌ای باشد. سپس آنانرا در راه اراده و خواست خویشان روان گردانید، و در راه محبت و دوستی خود، و از رزقی که عطا فرموده هر جاننداری را روزی معلومی قرار داده است. پس از آن برای او در زندگی مدتی معلوم تعیین و پایانی معین قرار داده که با روزهای زندگیش به سوی آن پایان، گام بر می‌دارد... تا چون به پایانش نزدیک شود... او را به آنچه خوانده از پاداش سرشار یا کیفر ترسناک خود فرا گیرد. و این جزا با عدالت و درستی از اوست... نعمتها و بخشش‌هایش پی‌درپی است از او نپرسند آنچه را که بجا می‌آورد و از دیگران باز پرسند... و سپاس خدای را که خویشان را بما شناساند و شکر و سپاس خود را بما الهام نمود. و درهای علم بر بوبیت و پروردگاری‌اش را بر ما گشود. در توحید و یگانگی‌اش راهنمایی‌مان فرموده و از عدول و کجروی و شک در امر خود دورمان ساخت... سپاسی که به آن از آتش دردناک خدا رسته، به جوار رحمتش رهسپار شویم. سپاسی که به آن شانه به شانه مقربین از فرشتگان رفته، جا را بر آنها تنگ سازیم و به آن در سرای جاودانی... با پیغمبرانش گردانیم. و سپاس خدایی را که نیکوییهای آفرینش را برای ما برگزید، و روزهای پاکیزه

سپاس تو را

سپاس تو را
که به هر انسانی
سپری از تنهایی بخشیده‌ای
تا هرگز فراموش نکند
حقیقت تنها تویی
و فقط نام تو این تنهایی را
راهنماست
پس تنهایی‌ام را نیرو ببخش
زیرا با نام تو
که فراتر از هر آرامشی است
که در جهان
می‌شناسم
تنها با نام تو
می‌توانم در برابر تندباد زمان
ایستادگی را
آری وقتی این تنهایی
در تو و از توست می‌توانم
گناهم را
به دست بخشندگی تو بسپارم
تنها با نام تو
می‌توانم در برابر تندباد زمان
ایستادگی را
آری وقتی این تنهایی
در تو و از توست می‌توانم
گناهم را
به دست بخشندگی تو بسپارم

ایکه در عالم جان قافله‌سالار تویی
در همه کون و مکان دیده بیدار تویی
راز پنهان نکنم بر درت ای مونس جان
با که گویم غم دل محرم اسرار تویی
زینت محفل ما نام تو باشد بر لب
ما همه مست به عشق تو و هشیار تویی
همه شب از غم عشق تو پریشان عالم
چه کنم با که توان گفت که آن یار تویی
آن که از عشق تو در آتش غم سوخت منم
آن که دارد نظر لطف به بیمار، تویی
گر ز لطف از غم ایام رهانی ما را
برسانی به صف زمره ابرار تویی
تیره شد باطنم از گردش ایام ولی
گر نگهداری از این فتنه اشرار تویی
طیبا شکوه‌ای از غیر ممکن شادان باش
جان جانان جهان یار من زار تویی
طیبه الهی قمش‌ای